

جزوه فارسی پیش دانشگاهی و فارسی عمومی

مهمترین آرایه های ادبی در ادبیات فارسی:

مهمترین آرایه های ادبی در ادبیات فارسی که در کتب درسی دوره متوسطه از آن بحث شده است عبارتند از: تشبیه . استعاره . کنایه . حقیقت و مجاز . واج آرایی . سجع . موازنه و ترصیع . جناس . اشتقاق . تکرار و تصدیر . مراعات نظیر . تلمیح . تضمین . تضاد . تناقض . حس آمیزی . ایهام . لف و نشر . اغراق . حسن تعلیل . عکس و

۱. ردیف : کلمه یا کلمات تکراری که در پایان ابیات به معنای یکسان به کار می روند ، ردیف می گویند . آوردن ردیف در شعر اختیاری است . شعری که دارای ردیف باشد ، به آن مُردَف گفته می شود.

مثال: ای ساربان آهسته را ن ، کارام جانم می رود وان دل که با خود داشتم ، با دلستانم می رود

۲- قافیه : به واژه هایی که در پایان مصراع ها می آید و یک یا چند حرف آخر آن ها مشترک می باشد . در بیتی که ردیف وجود داشته باشد ، کلمات قافیه قبل از آن می آیند و در بیتی که ردیف نداشته باشد کلمات قافیه در پایان بیت می آیند . آوردن قافیه در ابیات شعر اجباری است.

مثال : سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند

دل من همی داد گفתי گواهی که باشد مرا از تو روزی جدایی

۳- تشبیه : تشبیه ادعای همسانی است . اگر دو یا چند پدیده را که به نوعی ویژگی ها و صفات مشترکی داشته باشند به همدیگر مانند کنیم ، از آرایه ی تشبیه استفاده کرده ایم . تشبیه یکی از پر کاربردترین آرایه های ادبی می باشد . هر تشبیه از چهار رکن تشکیل می یابد.

ارکان تشبیه عبارتند از :

— مشبّه : چیزی ادعای تشبیه در آن می شود ، یعنی کلمه ای را که می خواهیم مورد تشبیه قرار دهیم .

— مشبّه به: کلمه ای است که مشبه را به آن تشبیه می کنیم . و از نظر داشتن صفات از مشبه برتر است .

— ادات تشبیه: کلماتی که به وسیله آن ها به وجود تشبیه در جمله پی می بریم . از قبیل: مثل ، مانند، چو، شبیه،

و...

— وجه شبه : صفات و ویژگی های مشترک بین مشبه و مشبه به را می گویند .

نکته : مشبه و مشبه به را طرفین تشبیه می گویند که باید در تمام تشبیه ها حضور داشته باشند ، اما ادات تشبیه و وجه شبه می توانند از تشبیه حذف شوند.

مثال : دانا چو طبله ی عطار است ، خاموش و هنر نمای (مشبه) طبله ی عطار (مشبه به) چو (ادات تشبیه) خاموش و هنر نمای (وجه شبه)

مثال دیگر: تو همچون گل ز خندیدن لب با هم نمی آید روا داری که من بلبل چو بوتیمار بنشینم
مشبه ادات مشبه به وجه شبه

انواع تشبیه :

. تشبیه بلیغ : اگر در یک تشبیه فقط مشبه و مشبه به ذکر شود ، تشبیه بلیغ می گویند. ادات تشبیه و وجه شبه در آن ذکر نمی شود. تشبیه بلیغ زیباترین و رساترین نوع تشبیه است .

مثال : چو دریای خون شد همه دشت و راغ جهان چون شب و تیغ ها چون چراغ
تو سرو جویباری ، تو لاله ی بهاری تو یار غمگساری ، تو حور دلربایی
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق یابی و زر شوی
تشبیه بلیغ گاهی به صورت اضافه ی تشبیه می آید . مثال : درخت دوستی (مشبه به ، مشبه) کتاب عمر (مشبه به ، مشبه) لب لعل (مشبه ، مشبه به) قامت سرو (مشبه ، مشبه به)
. تشبیه مفرد : تشبیه ای است که مشبه به آن یک چیز است و صفت یا صفات وجه شبه از همان یک چیز استنباط می شود .

مانند صبح در مثال زیر : تو همچو صبحی ومن شمع خلوت سحرم / تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم

. تشبیه مرکب : تشبیه ای است که وجه شبه در آن از دو یا چند چیز که به هم آمیخته است، گرفته می شود. به عبارتی مشبه و مشبه به در آن بیش از یک کلمه بوده و گروهی از کلمات به گروهی دیگر ی از کلمات تشبیه می شود .

مثال : دیده ی اهل طمع به نعمت دنیا پر نشود همچنان چاه با شبنم
بر گل سرخ از نم افتاده لالی همچون عرق بر عذار شاهد غضبان
قرار در کف ازادگان نگیرد مال چو صبر در دل عاشق چو آب در غربال
آن شاخه های نارنج اندر میان ابر چون پاره های اخگر اندر میان دود

۴- استعاره : استعاره نوعی تشبیه است که در آن فقط مشبه به ذکر می شود. استعاره از تشبیه رساتر و خیال انگیزتر است . هر کلمه ای (مشبه به) در معنای واقعی خود نباشد و در باطن و حقیقت منظور از آن چیز دیگری (مشبه) است که ذکر نشده باشد، به آن آرایه ی استعاره گویند. از قرینه های موجود در جمله در می یابیم که آن واژه در معنای اصلی خود نیست و در حقیقت تشبیه می باشد که مشبه آن ذکر نشده است.

مثال : شمس و قمرم آمد ، سمع و بصرم آمد و آن سیم برم آمد ، و آن کان زرم آمد
ماهیم آمد به در خانه ومن خانه نبودم خانه گویی به سرم ریخت چو این قصه شنودم
سر آن ندارد امشب که بر آید آفتابی چه خیال ها گذر کرد ، و گذر نکرد خوابی

ملکا، مہا، نگارا، صنما، بُتا، بہارا متحیرم، ندانم کہ تو خود چہ نام داری

استعارہ دو نوع است : مصرّحہ و مکنیہ

۱. استعارہ مصرّحہ آن است کہ با بیان « مشبہ بہ » تمامی ارکان تشبیہ در آن ارادہ می شود. مصرّحہ یعنی آشکار، چون در آن از طریق مشبہ بہ، بہ آسانی می توان مشبہ و وجہ شبہ را پیدا کرد. (مانند مثال های فوق)
۲. استعارہ مکنیہ (تشخیص) آن است کہ مشبہ با یکی از اجزا یا ویژگی های مشبہ بہ می آید. و گاهی بہ صورت ترکیب اضافی می آید کہ بہ آن « اضافہ ی استعاری » می گویند. استعارہ مکنیہ ای کہ مشبہ بہ آن انسان باشد بہ آن « تشخیص » می گویند. مثال : در ترکیب « دستِ اجل » اجل مشبہ است و مشبہ بہ انسان است کہ دست از لوازم یا ویژگی های آن می باشد.

در ابیات زیر استعارہ مکنیہ بہ کار رفته است:

ابر می گرید و می خندد از ان گریہ چمن آسمان تعطیل است / بادها بیکارند / ابرها خشک و خسیس / حق ہق گریہ ی خود را خوردند.

کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشہ نقاب تا سر زلف سخن را بہ قلم شانہ زدند.
گر چہ من خود ز عدم دلخوش و خندان زادم عشق آموخت مرا شکل دگر خندیدن.
نکتہ : اگر منادا برای غیر انسان بہ کار رود، آرایہ ی تشخیص (استعارہ مکنیہ) می باشد.

مانند: ای بخارا! شاد باش و دیر زی میر زی تو شادمان آیدہمی
ای گل! تو ز جمعیت گلزار چہ دیدی جز سر زنش و بد سری خار چہ دیدی

۵- حقیقت و مجاز : لفظی کہ در معنای واقعی خود بہ کار رود، حقیقت است و لفظی کہ در معنای واقعی خود بہ کار نرود مجاز است.

در عبارت « سرم بہ شدّت درد می کند » کلمہ ی « سر » در معنای اصلی خود بہ کار رفته است و حقیقت می باشد. اما در عبارت « سر آن ندارد امشب کہ بر آید آفتابی » کلمہ ی « سر » بہ معنای قصد و ارادہ می باشد، کہ آرایہ ی مجاز می باشد.

مثال : چو آشامیدم این پیمانہ را پاک در افتادم زمستی بر سر خاک
ما را سری است با تو کہ گر خلق روزگار دشمن شوند و سر برود ہم بر آن سریم
بہ پیوندی کہ در میان حقیقت و مجاز است، علاقہ می گویند و آفرینش مجاز با وجود علاقہ صورت می گیرد .

انواع علاقہ ها در مجاز عبارتند از:

۱. جزئیّہ : جزئی از یک چیز است کہ بہ جای تمام آن بہ کار می رود.

(ذکر جزء و ارادہ کل) سرم فدای تو ای یار نازنین تحفہ ای دیگر ندارم جز ہمین
کلیّہ : تمام یک چیز بہ جای جزئی از آن بہ کار می رود. (ذکر کلّ و ارادہ جزء)

سپید شد چون درخت شکوفہ دار سرم وزین درخت ہمین میوہ ی غم است برَم

. محلیّه : محل یا محتوای چیزی به جای خود آن چیز به کار می رود. (ذکر محل و اراده حال)
سراسر هم دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند

. سببیه : علت یا سبب چیزی جانشین خود آن چیز می شود .
دیدم که نفسم در نمی گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی کند
. لازمیّه : چیزی که به دلیل همراهی همیشگی با چیزی که به جای آن به کار می ود.
محتاج قصّه نیست گرت قصد خون ماست چون رخت از آن توست به یغما چه حاجت است
. آلیّه : آلت و ابزاری که جانشین کاری می شود . یا ابزار نشان دهنده ی شغل آن است.
فلانی قلم خوبی دارد.

۶- کنایه : کنایه یعنی پوشیده سخن گفتن و در اصطلاح به کلامی گویند که دو معنای ظاهری و باطنی داشته باشد و منظور گوینده از آن معنای باطنی و درونی است .
اغلب ضرب المثل ها کنایه هستند.

مثال : - هنوز از دهن بوی شیر آیدش : کنایه از این که هنوز کوچک و کم تجربه است
- گندم از گندم بروید جو زجو : کنایه از این که هر کاری آخر و عاقبت همان کار را دارد
- ریش در دست دیگری دارد : کنایه از این که اختیارش دست دیگران است
- دست روی دست گذاشته است : کنایه از این که کاری را انجام نمی دهد
- زرد رو شدن : کنایه از خجالت کشیدن و شرمندگی شدن

۷- واج آرایشی : تکرار یک واج (صامت یا مصوّت) است در کلمه های یک مصراع یا بیت به گونه ای که آفریننده ی موسیقی درونی باشد و بر تأثیر شعر بیفزاید.

مثال : ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دست ها بر خداست
نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس ملالت علما هم ز علم بی عمل است
آن شاه شجاع گر بگشد تیر و کمان را در یک کشی ششصد و شش تیر بدوزد
لبخند تو خلاصه ی خوبی هاست لختی بخند ، خنده ی گل زیباست
جان بی جمال جانان میل جهان ندارد هر کس که این ندارد حقّا که آن ندارد
خیال خال تو با خود به خاک خواهیم برد که تا ز خال تو خاکم شود عبیر امیز
شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی غنیمت است چنین شب که دوستان یبنی
خوابِ نوشینِ با مدادِ رحیل باز دارد پیاده را ز سبیل

۸. سجع: هر گاه دو واژه از نظر واج یا واج های پایانی یکسان باشند ، سجع گویند. آرایه ی

سجع در کلامی دیده می شود که حداقل دو جمله باشد. این آرایه مربوط به نثر می باشد و چنین نثری را نثر مسجع می نامند.

به عبارتی دیگر کلمات هم قافیه را در نثر سجع می گوئیم.

مثال: آن چه نباید ، دل بستگی را نشاید.

الهی! اگر بهشت چون چشم و چراغ است ، بی دیدار تو درد و داغ است .

توانگری به هنر است نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال.

هر نفسی که فرو می رود مُمد حیات است و چون بر می اید مفرح ذات.

نیکبخت آن که خورد و گشت و بد بخت آن که مُرد و هشت.

— انواع سجع: متوازن و متوازی و مطرف

سجع متوازن آن است که دو کلمه از نظر وزن و آهنگ یکسان باشند. (باطل ، ضایع) (عمر ، مال) (محجوب ، معذور)

سجع متوازی آن است که دو واژه هم از نظر وزن و آهنگ و هم از نظر واج های پایانی یکسان باشند. (یار ، کار) (بست ، دست) (پیمانه ، میخانه) (بوستان ، دوستان) (غایت ، نهایت) (کمال ، جمال) (زاینده ، پاینده) (هستی ، مستی) (پیامی ، کلامی)

سجع مطرف آن است که فقط در واج های پایانی مشترک می باشند. (تنگدستی ، مستی) (نازنین ، زمین) (بست ، نشست)

۹— موازنه و ترصیع: موازنه آن است که چند کلمه که سجع متوازن هستند ، با آهنگ و وریتم خاص

در مقابل هم قرار گیرند.

چرخ ار چه رفیع ، خاک پایت عقل ار چه بزرگ ، طفل راهت

غلام نرگس مست تو تاجدارانند خراب باده ی لعل تو هوشیارانند

شاکر نعمت به هر مقام که بودیم داعی دولت به هر طریق که هستیم

دل به امید روی تو همدم جان نمی شود جان به هوای کوی او خدمت تن نمی کند

ترصیع آن است کلمات دو جمله یا عبارت هم از نظر وزن و آهنگ و هم از نظر واج های پایانی یکسان باشند و به

عبارتی در آن واژه هایی که دارای سجع متوازی هستند در مقابل هم قرار می گیرند

برگ بی برگی بود مارا نوال مرگ بی مرگی بود ما را حلال

ما برون را ننگریم وقال ما درون را بنگریم و حال را

بر ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم / گفت: بر حالش رحمت می برم گفت: بر مالش حسرت می خوری

۱۰- جناس :

دو واژه که از نظر ظاهر و واج با هم یکسانی دارند آما از نظر معنای متفاوت هستند.

انواع جناس

جناس تام : دو کلمه ای را گویند که کاملاً از نظر ظاهر یکسان و از نظر معنی مختلف است. (گور ، گور) (شیر ، شیر) (روان ، روان)

جناس ناقص : مانند جناس تام است با این اختلاف که در جناس ناقص فقط در یک واج یا یک حرکت تفاوت دارند. (گُل ، گِل) (دست ، بست) (داد ، یاد) (روان ، دوان) (نماز ، نیاز) (اختلاف ، اعتلاف)

جناس ناقص خود انوعی دارد که عبارتند از:

جناس ناقص حرکتی : فقط در یک حرکت با هم اختلاف دارند. (مَلِك ، مَلِك) (اِنعام ، اِنعام) (دُرد ، دُرد) (می گنی ، می گنی)

جناس ناقص اختلافی : اختلاف در حرف اول (کیش ، ریش) (بخت ، رخت) اختلاف در وسط : (گلزار ، گلزار) (بازار ، بیزار) (اختلاف در آخر : (یاد ، باد) (خروش ، خروس) (بار ، بام) (خار ، خاک)

جناس ناقص افزایشی : افزایش در اول : (رنج ، مرنج) (قدم ، مقدم) افزایش در وسط : (چمن ، چمان) (خال ، خیال) (افزایش در آخر : (دست ، دسته) (شفق ، شفقت) (باد ، باده - 11)

۱۱. اشتقاق :

اگر دو یا چند واژه واج های مشترک داشته باشند و از یک ریشه باشند، اشتقاق می

گویند. ز مشرق سر کوی ، آفتاب طلعت تو اگر طلوع کند طالعم همایون است

ستاره ای بدر خشید و ماه مجلس شد دل رمیده ی ما را انیس و مونس شد

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا ! فراغت از تو میسر نمی شود ما را

۱۲- تکرار و تصدیر :

اگر یک واژه با یک معنی یکسان در بیت یا مصراع تکرار شود آرایه ی

تکرار است.

مثال گفتی ز خاک بیشرند اهل عشق من از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم

گفته بودم که دگر می نخورم به جز از امشب و فردا شب و شب های دگر

سبو بشکست و دل بشکست و جام باده هم بشکست خدایا در سرای ما چه بشکن بشکن است امشب

تصدیر : اگر واژه ای که در پایان مصراع یا بیت آمده ، در ابتدای مصراع یا بیت بیاورند ، آرایه ی تصدیر

است.

مثال : آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست عالمی دیگر بیايد ساخت و از نو آدمی
هان ای دل عبرت بین از دیده عبرت کن هان ایوان مدائن را آینه ی عبرت دان
گل آن جهانی است ننگد در این جهان در عالم خیال چه گنجد ، خیال گل
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت به در آی تا که بینی طیران آدمیت

۱۳- مراعات نظیر :

مکان ، زمان ، همراهی ، و... تناسب دارند. این آرایه در اغلب ابیات به کار می رود.

مثال : تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضمد کردن
ابر و باد و مه خورشید فلک در کارند تا توانی به کف اری و به غفلت نخوری
حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست
مزرع سبز فلک دیدم و داسی مه نو یاد م از کشته ی خویش آمد هنگام درو

۱۴- تلمیح :

حدیثی ، و یا سخن مشهوری به ذهن تداعی کند ، آرایه تلمیح است . این تداعی باعث لطیف تر شدن کلام می شود. برای در یافتن این آرایه باید خواننده از پشتوانه ی علمی و ادبی و تاریخی و ... بر خور دار باشد.

مثال : یا رب این آتش که بر جان من است سرد کن آنسان که کردی بر خلیل
بیستون بر سر راه است مباد از شیرین خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید
درست این سخن گفت پیغمبر است که من شهر علمم علیم در است
آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من بیچاره زدند
گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد
جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او آن نور روی موسی عمرانم آرزوست

۱۵- تضمین :

دیگر بیاورد از آرایه تضمین استفاده کرده است. هر قدر تضمین طبیعی تر باشد ، هنری تر است .

مثال

زینهار ! از قرین بد ، زینهار ! وَ قَنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه ی جَنَاتُ تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ داشت
چه زخم چو نای هر دم ، ز نوای شوق او دم که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
« همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد اشنا را
مفتون شدم و شیدا بر شاهد زیبایی در چشم و دلم بر پا طوفانی و دریایی

عالم شده حیرانی بر آن گل زهرایی « ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی »

۱۶. تضاد :

آوردن دو کلمه متضاد را در یک بیت یا مصراع ، تضاد گویند.

گفتی به غم بنشین یا از سر جان بر خیز	فرمان برمت جانا ، بنشینم و بر خیزم
تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد	دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی
بگویم تا بداند دشمن و دوست	که من مستی و مستوری ندانم
اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم	جواب تلخ می زبید لب لعل شکر خارا را

۱۷- تناقض :

تناقض یا پارادوکس آرایه ای است که در آن دو واژه که با هم معنی

متناقض دارند در یک ترکیب بیایند.

مثال: هرگز حدیث حاضر غایب شنیده ای	دل در میان جمع و خود جای دیگر است
گوش ترخمی کو کز ما نظر بپوشد	دست غریق یعنی فریاد بی صدایم
دولت فقر خدایا به من ارزانی دار	کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
فلک در خاک می غلتید ز شرم سرافرازی	اگر می دید معراج زیا افتادن ما را
زان سوی بحر آتش گر خوانیم به لطف	رفتن به روی آتشم از آب خوشتر است
از تهی سرشار ، جویبار لحظه ها جاریست	

۱۸. حسن آمیزی :

آمیختن دو یا چند حس است به گونه ای که با ایجاد موسیقی معنوی

به تأثیر سخن بیفزاید و سبب زیبایی سخن بیفزاید.

مثال : بین چه می گویم. خبر تلخی بود. حرف هایم مثل یک تکه چمن روشن بود .	
نجوای نمناک علف ها را می شنوم . خداوند لباس هراس و گرسنگی را به آنها چشانید.	
بوی بهبود ز اوضاع جهان می شنوم	شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
از این شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم	که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی گیرد
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر	یادگاری که در این گنبد دوار بماند

۱۹- ایهام :

واژه ای که دو یا چند معنی متفاوت داشته باشد و خواننده یا شنونده

در درک معنی درست آن دچار شک و تردید گردد. سرگردانی ذهن در درک معنای واقعی منشأ لذتی است که خواننده احساس می کند.

بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است	وز عمر مرا جز شب دیخور نمانده است
به بوی ناله ای کاخر صبا زان طره بگشاید	ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل ها

خانه زندان است و تنهایی ضلال	هر که چون سعدی گلستانیش نیست
چشم چپ خویشتن بر آرم	تا روی نبیندت بجز راست
صائب! مدد خلق نمودیم به همت	در ظاهر اگر مالک دینار شدیم

ایهام تناسب : آوردن کلمه ای است با حد اقل دو معنی که یک معنی آن مورد نظر و پذیرفتنی است و معنی دیگر نیز با برخی از اجزای کلام تناسب دارد. در ایهام گاه هر دو معنی پذیرفتنی است اما در ایهام تناسب یک معنی به کار می آید و معنی دوم با واژه های دیگر مراعات نظیر می سازد.

مثال : چنان سایه گسترد بر عالمی که زالی نیاندیشد از رستمی
چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم
همچو چنگم سر تسلیم و ارداد در پیش تو به هر ضرب که خواهی بزن و بنوازم
ماهم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است

۲۰- لف و نشر :

دیگر کلام آمده باشد. واژه های بخش اول را لف و توضیحات بخش دوم را نشر گویند.

لف و نشر دو گونه است : مرتب و مشوش

مرتب . اگر لف ها به ترتیب به نشر ها مربوط گردد مرتب و در غیر این صورت مشوش است.

معنی آب زندگی و روضه ی ارم	چون طرف جویبار و می خوشگوار چیست
ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی	من چشم تو را مانم تو اشک مرا مانی
فرو رفت و بر رفت روز نبرد	به ماهی نم خون و بر ماه گرد
یار من باش که زیب فلک و زینت دهر	از مه روی تو و اشک چو پروین من است

به روز نبرد آن یل ارجمند	به شمشیر و خنجر به گرز و کمند
برید و درید و شکست و بیست	یلان را سر و سینه و پا و دست
آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شب است	و آن نه بالای صنوبر که درخت رطب است

۲۱- اغراق :

مهمترین آرایه برای ادبیات حماسی است.

مثال : که گفت برو دست رستم بند نبندد مرا دست چرخ بلند
بگزار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
هر شبنمی در این ره صد بحر آتشین است دردا این معما شرح و بیان ندارد
شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری است یا شب و روز به جز فکر توام کاری است

۲۲- حسن تعلیل : آوردن علت ادبی بر سخنی که ادعا شده است این علت مبنی بر

تشبیه است و پایه و اساس علمی و عقلی ندارد اما برای خواننده از علت اصلی دل پذیرتر است.

مثال: من از بینوایی نیم روی زرد غم بینوایان چنین زرد کرد

هنگام سپیده دم خروس سحری دانی ز چه رو همی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آینه ی صبح از عمر شبی گذشت و تو بی خبری

باران همه بر جای عرق می چکد از ابر پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد

رسم بد عهدی ایام چو دید ابر بهار گریه اش بر سمن و سنبل و نسرین آمد

۲۳- عکس: آرایه ای است که در آن ابتدا دو یا چند کلمه به ترتیب خاصی در جمله می آید

و سپس جای همان کلمه هادر ادامه یا جمله ی بعدی ، عوض می شود .

مثال: تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست
می گفت گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در
بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

بخش دوم: متون ادبی

چند حکایت از گلستان سعدی :

حکایت ۱

معصیت از هر که صادر شود ناپسندیده است و از علما ناخوبتر؛ که علم سلاح جنگ شیطان است و خداوند سلاح را چون به اسیری برند شرمساری بیش برد.

عام نادان پریشان روزگار به ز دانشمند ناپرهیزگار
کان به نابینایی از راه افتاد وین دو چشمش بود و در چاه افتاد

معنی و مفهوم : گناه از هر کسی سرزند زشت و از عالمان زشت تر می باشد. علم و دانش همچون سلاح است که انسان با کمک آن با شیطان نبرد می کند . اگر کسی با وجود سلاح اسیر شود جای شرمساری است. (اگر عالم با وجود علم گناه کند جای شرمندگی بیشتر است.) انسان نادان و بی دانش و پریشان حال بهتر از دانشمندی است که بی تقوی می باشد. زیرا انسان نادان مانند نابینایی است که از راه خارج می شود و جای سرزنش و ملامت برای او نیست اما انسانی که علم و دانش دارد اگر گناه کند مانند کسی است که دو چشم بینا دارد و در چاه می افتد و جای بسیار شرمساری است.

حکایت ۲

هر که با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان درو اثر نکند به طریقت ایشان متهم گردد و گر به خراباتی رود به نماز کردن منسوب شود به خمر خوردن.

رقم بر خود به نادانی کشیدی که نادان را به صحبت برگزیدی
طلب کردم ز دانایی یکی پند مرا گفتا که با نادان میبوند.

معنی مفهوم : هر کس با افراد بد نشست و برخاست کند اگر خلق و خوی ایشان در او اثر نکند به راه و روش آنها متهم خواهد شد. اگر به میخانه برای نماز خواندن برود همه تصور خواهند کرد او برای شراب خوردن می رود. اگر فرد نادان را به دوستی انتخاب کنی با دستان خود را تباه کرده ای. از دانایی پندی خواستم گفت که با افراد بد پیوند و ارتباط نداشته باش.

حکایت ۳

دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند یکی آن که اندوخت و نخورد و دیگر آن که آموخت و نکرد. علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی.

معنی و مفهوم: دو گروه از انسان ها سعی و تلاششان بیهوده و بی ثمر است . گروهی که در دنیا مال و ثروت می اندوزند و از آن استفاده نمی کنند و گروهی که علم و دانش فرا می گیرند و به آن عمل نمی کنند. هر چه علم و دانش بسیار بخوانی اگر به آن عمل نکنی نادان هستی.

حکایت ۴

وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می کنی.

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش چو دیدش پلنگ افکن و پیل تن
گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا که تو شیر مردی و من پیر زن

معنی و مفهوم : وقتی در روزگار جوانی که جاهل بودم به روی مادر فریاد کشیدم . او رنجیده خاطر شد و گفت . مگر کودکی خود را فراموش کرده ای که این چنین بر من تندی می کنی! پیر زنی وقتی فرزندش را که قوی و درشت هیکل شده بود چه زیبا به او گفت. اگر از دوران کودکی که در آغوش من بیچاره و ناتوان بودی به خاطر می آوردی امروز بر من ستم نمی کردی توانکون قدرتمند ولی من ضعیف و ناتوان هستم.

حکایت ۵

اجل موجودات به ظاهر آدمی است و اذل کاینات سگ. به اتفاق خردمندان سگ حق شناس به است از آدم ناسپاس.

سگی را لقمه ای هرگز فراموش نگردد ور زنی صد نوبتش سنگ
وگر عمری نوازی سغله ای را به اندک چیز آید با تو در جنگ

معنی و مفهوم : شریف ترین موجودات از نظر ظاهر انسان و پست ترین موجودات سگ است. خردمندان اتفاق نظر دارند که سگ حق شناس بهتر از انسان ناسپاس است. سگ لقمه ای را که از روی محبت به او می دهی فراموش نمی کند حتی اگر صدها بار به آزار و اذیت رسانی. ولی اگر انسان پستی را یک عمر مورد مهر و محبت و نوازش خود قرار بدهی بر سر کوچکترین مساله با تو وارد جنگ و دعوا می شود. (سگ حق شناس قدر خوبی های تو را درک می کند ولی انسان پست هر چه خوبی به او کنند درک نمی کند)
سعدی کیست؟

مشرف الدین مصلح بن عبدالله شیرازی شاعر و نویسنده بزرگ قرن هفتم هجری قمری است. تخلص او "سعدی" است وی در بین سالهای ۶۰۰ تا ۶۱۵ هجری قمری زاده شده است. در جوانی به مدرسه نظامیه بغداد رفت و به تحصیل ادب و تفسیر و فقه و کلام و حکمت پرداخت. سپس به شام و مراکش و حبشه و حجاز سفر کرد و پس از بازگشت به شیراز، به تألیف شاهکارهای خود دست یازید. وی در سال ۶۵۵ هجری قمری نامه یا بوستان را به نظم درآورد و در سال بعد (۶۵۶) گلستان را تألیف کرد. علاوه بر اینها قصاید، غزلیات، قطعات، ترجیع بند، رباعیات و مقالات و

قصاید عربی نیز دارد که همه را در کلیات وی جمع کرده‌اند. وی بین سالهای ۶۹۰ تا ۶۹۴ هجری در شیراز درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.

غزلی از سعدی :

غزل وقتی دل سودایی می‌رفت به بستان‌ها بی خویشتنم کردی بوی گل و ریحان‌ها
معنی: وقتی دل سودایی و عاشق من به سوی باغ و گلستانها می‌رفت عطر خوش گلها و غنچه‌ها مرا مست کرده و از خود بیخود می‌کرد.

که نعره زدی بلبل که جامه دریدی گل با یاد تو اقدام از یاد برفت آن‌ها
معنی: گاه بلبل در گوشه ای آواز می‌خواند و گاه در گوشه ای غنچه‌ها شکوفا می‌شدند. تا یاد و خاطر تو در دل من افتاد همه آن زیبایی‌ها را فراموش کردم.

ای مهر تو در دل‌ها وی مهر تو بر لب‌ها وی شور تو در سر‌ها وی سرّ تو در جان‌ها
معنی: ای خدایی که مهر و محبت تو در دل همگان است و مهر تایید خلقت تو در وجود تمام انسانهاست. ای خدایی که شور و عشق تو در وجود همگان است و اسرار شکفت انگیز قدرت و عظمت تو در جان تمام انسانهاست.

تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان‌ها
معنی: تا با تو عهد و پیمان عشق و دوستی بستم با دیگران عهد و پیمانم را شکستم. با وجود عهد و پیمان با تو شایسته است عهد و پیمان‌های دیگر شکسته شود.

تا خار غم عشقت آویخته در دامن کوه نظری باشد رفتن به گلستان‌ها
معنی: آن کسی را که گرفتار غم عشق تو باشد اگر در اندیشه رفتن به باغ و گلستان در سرش باشد نشانه نادانی و کوتاه فکری اوست.

آن را که چنین دردی از پای دراندازد باید که فرو شوید دست از همه درمان‌ها
معنی: کسی را که غم عشق تو او را بیچاره و ناتوان کرده باشد باید که امیدی به درمان نداشته باشد. (غم عشق تو درمان ندارد.)

گر در طلبت رنجی ما را برسد، شاید چون عشق حرم باشد سهلست یابان‌ها
معنی: اگر در طلب عشق تو رنج و زحمتی به ما رسد شایسته است. کسی را که عشق کعبه در دل او باشد باید مشکلات و سختی‌های راه کعبه را هم تحمل کند.

هر کو نظری دارد با یار کمان ابرو باید که سپر باشد پیش همه پیکان‌ها
معنی: هر کسی که به آن دلبر و معشوق زیبا توجهی دارد باید در مقابل نگاه معشوق که چون تیر کشنده است سپری داشته باشد. (هر کسی طالب معشوق باشد باید سختی‌های عشق را تحمل نماید.)

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها
معنی: می‌گویند ای سعدی این همه از عشق معشوق مگوی. من نیز در پاسخ آنها می‌گویم که نه تنها من از عشق سخن خواهم گفت بلکه بعد از من نیز در دوران‌های آینده دیگران نیز از عشق سخن گفت.

سهراب سپهری :

سهراب سپهری از شاعران نوپرداز معاصر است وی شاعر و نقاش بود و در شعر نیمایی از چهره‌های موفق ادبیات فارسی است. آثار وی عبارتند از: ۱- مرگ رنگ ۲- زندگی خواب‌ها ۳- آوار آفتاب ۴- شرق اندوه ۵- صدای پای آب ۶- مسافر ۷- حجم سبز ۸- ما هیچ ما نگاه . این هشت اثر سهراب به «هشت کتاب» معروف می‌باشد.

شعری از سهراب سپهری:

قایقی خواهم ساخت، خواهم انداخت به آب.
دور خواهم شد از این خاک غریب که در آن هیچ کسی نیست که در بیشه‌ی عشق قهرمانان را بیدار کند.

توضیحات: قایق: توشه و آذوقه معنویت و ایمان/ آب: استعاره سختی و مشکلات و گرفتاری های دنیوی/ خاک غریب: استعاره از دنیای مادی و خاکی که انسان در آن همچون مسافر غریبی بیش نیست/ بیشه عشق: اضافه تشبیهی، عشق به خدای لایزال به بیشه تشبیه شده است/ قهرمانان: عاشقان و عارفان و رهروان راه حقیقت. معنی: توشه از معنویت و ایمان فراهم خواهیم آورد و به کمک آن از مشکلات و سختی و گرفتاری های مادی جهان عبور خواهیم کرد و از این دنیای خاکی و مادی که انسان در آن مسافری بیش نیست سفر خواهیم کرد زیرا در این دنیا کسی نیست که در مسیر عشق و حقیقت و عرفان، عاشقان و عارفان و ره جویان حقیقت را یاری رساند.

قایق از تور تهي و دل از آرزوي مرواريد، همچنان خواهم راند. نه به آبي‌ها دل خواهم بست نه به دريا - پرياني که سر از آب به در مي‌آرند. و در آن تابش تنهائي ماهي گيران مي‌فشانند فسون از سر گيسوهاشان.

توضیحات: مروارید: استعاره حقیقت / آبی: استعاره از ظواهر رنگارنگ و فریبنده جهان/ دریا پریان: استعاره از معشوقه های دنیوی و دلبستگی های مادی / ماهی گیران: استعاره از دنیا طلبان و مادی گرایان. معنی: در قایق من توری جهت صید دلبستگی های مادی وجود ندارد زیرا که در دل من آرزوی رسیدن به گوهر حقیقت وجود دارد. من هرگز به ظواهر رنگارنگ و فریبنده جهان دل نخواهم بست و به معشوقه ها و علایق دنیوی که هر کدام به نوعی به مکر و حيله و افسون دنیا طلبان را در کام خود گرفتار می کنند، توجه نخواهم کرد .

همچنان خواهم راند. همچنان خواهم خواند: «دور باید شد. دور مرد آن شهر اساطیر نداشت. زن آن شهر به سرشاري يك خوشه ي انگور نبود. هیچ آيينه ي تالاري، سرخوشي‌ها را تکرار نکرد. چاله آبي حتي، مشعلي را ننمود . دور باید شد، دور. شب سرودش را خواند، نوبت پنجره‌هاست.» همچنان خواهم خواند .

توضیحات: شهر: در این جا مقصود دنیای مادی است/ مرد و زن: مقصود از هر دو نوع انسان است. / اساطیر: افکار و اندیشه های گسترده و کهن/ خوشه انگور: نماد صفا و صمیمیت است. / آيينه تالار: تالار آيينه، که نماد تکرار و کثرت نمایی است، استعاره از گذشت زمان و روزگار است. / چاله آب: استعاره از مردمان طبقات پایین جامعه و اقشار تهیدست و فقیر که اهل صفا و صمیمیت هستند. / شب: نماد جهل و نادانی و ظلم و ستم/ پنجره: نماد روشنی و نور و آگاهی و دانایی. معنی: همچنان رو به سوی حقیقت پیش خواهم رفت و همچنان ین سرود را با خود زمزمه خواهم کرد که باید از دنیای مادی دور شد زیرا که مردمان این جهان دارای افکار و اندیشه های کهن و گسترده نیستند و دارای صفا و صمیمیت نمی باشند. گذر ایام و روزگار لحظات خوش و شیرین زندگی را تکرار نکرد و حتی مردمان طبقات پایین جامعه که اهل صفا و محبتند از خود صفا و صمیمیتی نشان نمی دهند. زمان جهالت و نادانی و ستم سپری شده است اکنون نوبت بصیرت و آگاهی و دانایی است.

همچنان خواهم راند. پشت دریاها شهري است. که در آن پنجره‌ها رو به تجلي باز است. بام‌ها جاي کبوترهايي است، که به فواره ي هوش بشري مي‌نگرند. دست هر کودک

ده ساله شهر، شاخه ي معرفتي است. مردم شهر به يك چينه چنان مي نگرند كه به يك شعله ،به يك خواب لطيف. خاك، موسيقي احساس ترا مي شنود و صداي پر مرغان اساطير مي آيد در باد.

توضیحات: دریا: استعاره از مشکلات و گرفتاری های دنیوی/شهر : در این جا مقصود شهر آرمانی و دنیای حقیقت است. /تجلی: جلوه کردن و ظاهر شدن/بام: استعاره از مکان تحصیل علم و آگاهی اعم از مکتب خانه و مدرسه و دانشگاه و.../کبوتر: استعاره از آگاهان و دانایان /فواره هوش بشری: پیشرفت و علم و دانش/شاخه معرفت: اضافه تشبیهی است/چینه: دیوار گلی/مرغان اساطیر: استعاره از انسان هایی که در گذشته دارای افکار و اندیشه بودند. عالمان و دانشمندانی که سالیان پیش از دنیا رفته اند. معنی: همچنان پیش خواهیم رفت. بعد از پست سرنهادن دنیاومشکلات و گرفتاری های آن به شهر آرمانی حقیقت می رسم که در آنجا مردمان با دانش و آگاهی خود شاهد تجلی اسرار و رموز حقیقت هستند و دانایان و آگاهان آن جامعه هر لحظه شاهد پیشرفت و ترقی علم و دانش بشری هستند. مردمان شهر حقیقت حتی کودکان نسبت خداوند معرفت و شناخت دارند. مردمان شهر حقیقت با نگاه کردن به یک دیوار گلی همان لذت را می برند که از تماشای کردن شعله شمع یا دیدن خواب و رویای شیرین لذت می برند. خاک شهر حقیقت و سر زمین آرمانی به احساسات تو احترام می گذارد و با گذشت زمان افکار و اندیشه های انسان های دانا فراموش نمی شود.

پشت دریاها شهري است. كه در آن وسعت خورشيد به اندازه ي چشمان سحرخيزان است. شاعران وارث آب و خرد و روشني اند. پشت درياها شهري است قايقي بايد ساخت.

معنی: بعد از پست سرنهادن دنیاومشکلات و گرفتاری های آن، شهر آرمانی حقیقت وجود دارد که در آنجا وسعت و پهنای خورشید به اندازه وسعت بینش و اندیشه ی سحر خیزان و شب زنده داران است. افراد در دنیای حقیقت و آرمانی به معنا و مفهوم همه پدیده های مادی و معنوی جهان اعم از آب و خرد و نور و ... آشنا هستند .

آثار نظامی گنجه ایی یا گنجوی:

خمسه یا پنج گنج که شامل پنج مثنوی معروف می باشد. ۱- مخزن الاسرار ۲- لیلی و مجنون ۳- خسرو و شیرین ۴- هفت اورنگ ۵- اسکندر نامه (شرفنامه و اقبالنامه)

شهرت نظامی: به مثنوی های عاشقانه و عارفانه اوست. شعر عاشقانه به وسیله وی به کمال رسیده است

ابیاتی از مخزن الاسرار نظامی گنجوی:

بسم الله الرحمن الرحيم هست کلید در گنج حکیم

توضیحات: گنج: اشاره دارد به حدیث قدسی کنتُ كنْزاً مَخْفِیاً فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيَّ أُعْرِفَ: من گنجی نهان بودم و دوست داشتم که شناخته شوم و جهان هستی را آفریدم تا شناخته شوم. / همچنین اشاره دارد به

حدیث : الفاتحه كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ . سوره حمد يا فاتحه گنجی از گنج های عرش خداوندی است. / حکیم : ایهام است هم از القاب الهی است و اشاره به خود حکیم نظامی دارد/ عبارت شریف (بسم الله الرحمن الرحيم) به کلید گنج تشبیه شده است/ میان کلمات کلید و گنج مراعات نظیر به کار رفته است. معنی : عبارت شریف (بسم الله الرحمن الرحيم) همچون کلید گنجینه پروردگار است . هر کس طالب دست یافتن به گنجینه های مادی و معنوی خداوند متعال است با این از این عبارت شریف مدد گیرد.

فاتحه ی فکرت و ختم سَخُن نام خدای است، بدین ختم کن

توضیحات: آرایه تضاد در میان کلمات فاتحه و ختم/ فاتحه : ایهام است . هم به آغاز و ابتدا و هم اشاره به سوره فاتحه دارد. معنی: سر آغاز هر فکر و اندیشه و پایان هر کلام و سخن نام پروردگار بزرگ است. تو نیز هر اندیشه و سخن خود را با نام خدا شروع کن و نیز با نام شریف او به پایان برسان.

پیش وجود همه آیندگان بیش بقای همه پایندگان

توضیحات : آیندگان : همه موجودات عالم هستی که به قدرت خدا به وجود آمده اند. ذات اقدس الهی قائم به ذات و واجب الوجود است و غیر از وی همه موجودات جهان هستی در سایه قدرت و عنایت الهی ردای وجود به تن پوشیده اند. / پایندگان : موجوداتی که بقا و دوام بیشتر دارند. معنی : ذات اقدس الهی قبل از همه موجودات عالم هستی بوده است و بقا و جاودانگی حق تعالی از همه موجودات جهان بیشتر است. خداوند متعال از همه چیز قدیمی تر و جاودانه تر است.

پرورش آموز درون پروران روز بر آرنده ی روزی خوران

توضیحات : پرورش آموز : تربیت کننده ، مربی / درون پروران : عاشقان و عارفان و اهل حقیقت به تربیت و تهذیب نفس و صفای باطن و دل می پردازند. / روزی خوران : همه موجودات زنده اعم از نباتات و حیوانات و انسان که محتاج روزی از جانب پروردگار عالمند / مصراع دوم تلمیح دارد به آیه ی شریفه (وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا : وما روز را برای کسب روزی و معاش آفریدیم.) / روز و روزی: جناس ناقص افزایشی . معنی: خداوند متعال که از همه قدیمی تر و جاودانه است تربیت کننده عاشقان و عارفان و اهل حقیقت است و حق تعالی روز برای برای کسب رزق و روزی برای موجودات زنده جهان آفریده است.

کیست در این دیرگه دیر پای کو «لِمَنْ الْمُلْكُ» زند جز خدای

توضیحات: دیرگه دیر پای : مقصود دنیای قدیم و کهن است / مصراع دوم اشاره دارد به آیه ی شریفه (لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) / بیت به شیوه استفهام انکاری بیان شده است. معنی : جز خداوند قادر و متعال در دنیای کهن و قدیمی کیست که بتواند ادعای مالکیت و پادشاهی بر همه عالم هستی را نماید؟! پادشاهی عالم هستی فقط از آن خداوند متعال است.

روضه ترکیب تورا حور از اوست نرگس بینای تو را نور از اوست

توضیحات: ترکیب: مقصود جسم انسان است. / روضه ترکیب: اضافه تشبیهی، وجود انسان به باغی سر سبز و نشاط انگیز تشبیه شده است. / حور: اسم است به معنی زنان زیبا و سیه چشم بهشتی. در زبان عربی این واژه جمع است ولی در زبان فارسی به معنی مفرد کاربرد دارد. در این بیت حور به معنی صفت (خوب و زیبا) استفاده شده است. / نرگس: استعاره از چشم. معنی: ای انسان! زیبایی قامت و وجود تو که همچون باغ زیبا و دل انگیز است از جانب خداوند متعال می باشد. نور و بینایی چشمان تو نیز از جانب حق تعالی است.

نخل زبان را رطب نوش داد دُرّ دهان را صدف گوش داد

توضیحات: نخل زبان، دُرّ دهان، صدف گوش: اضافه تشبیهی / مراعات نظیر در میان کلمات: زبان، دهان و گوش / جناس در میان کلمات گوش و نوش / رطب: استعاره از سخنان شیرین و مفید معنی: همچنان که خداوند متعال برای نخل، خرما و شیرین عنایت کرده است برای وجود زیبای تو نیز زبان بخشیده است تا با آن سخنان شیرین و مفید بگویی و همچنان خداوند بزرگ صدف را مکان پرورش درّ و مروارید افریده است گوش تو را نیز مکانی برای پرورش و تعلیم سخن قرار داده است تا سخنان خوب را آویزه گوش کرده و بعد از تأمل و اندیشه بر زبان جاری کنی.

زنگ هوا را به کواکب سترد جان صبا را به ریاحین سپرد

توضیحات: کواکب: جمع کوکب، ستاره / ریاحین: جمع ریحان، گل ها صبا: با وزیدن باد صبا در روزهای بهاری گله و غنچه جان گرفته و بارور می شوند. معنی: خداوند متعال ظلمت و تاریکی آسمان و فضا را با نور خورشید و ماه و ستارگان از بین برد و با وزیدن باد صبا گل ها و غنچه را بارور کرد و به آنها جان بخشید.

خنده به غمخوارگی لب نشاند زهره به خنیاگری شب نشاند

توضیحات: زهره یا ناهید در ادبیات معروف به رقص و آوازه خوان فلک است / خنیاگر: آواز خوان، مغنی معنی: خداوند بزرگ خنده و تبسم را که نشان شادمانی است در اختیار انسان نهاد تا با از غم و اندوه و تألمات روحی انسان بکاهد و زهره را آسمان شب به خنیاگری و آوازه خوانی مامور کرد. (حق تعالی در جهان همه اسباب نشاط و شادابی را برای تو فراهم کرد.)

پای سخن را که درازست دست سنگ سراپرده او سرشکست

توضیحات: پای سخن: اضافه استعاره یا آرایه تشخیصی / دست دراز داشتن: کنایه از سابقه طولانی و مهارت بیشتر داشتن / سراپرده: چادر یا خیمه بزرگ و شاهانه، استعاره قدرت و عظمت خداوند متعال / سر شکستن: کنایه از شکست خوردن و ناکام ماندن است / مراعات نظیر در میان کلمات دست و پا و نیز در میان کلمان سر و سنگ می باشد. معنی: کلام و سخن که قدرت فوق العاده و تأثیر شگفت انگیزی دارد از درک شکوه و عظمت حق تعالی و شناخت آن عاجز و ناتوان است.

وهم تهی پای بسی ره نوشت هم ز درش دست تهی بازگشت

توضیحات: وهم تهی پای: آرایه ی تشخیص، تهی پای: کنایه از سرعت سریع و خیره کننده / نوشت از مصدر نور دیدن: طی کردن و پشت سر نهادن / دست تهی: کنایه از دست خالی و نتیجه نگرفتن از کار. معنی: وهم و گمان انسان که سرعت حرکت بسیار تند و سریعی دارد و راه های بسیار صعب و دشواری را تا کنون پشت سر نهاده است از درگاه با عظمت و رفیع گبرایی دست خالی برگشت و موفق به شناخت و درک عظمت و قدرت حق تعالی نشد.

راه بسی رفت ضمیرش نیافت دیده بسی جست نظیرش نیافت
توضیحات: مصراع دوم اشاره دارد به آیه ی شریفه (لیسَ کَمَثَلِ شِیْءٍ...) معنی: عقل و تخیل و گمان که راه های زیادی را طی کرده است هرگز موفق که درک کنه و حقیقت خداوند متعال نشده است و چشم و دیدگان انسان خیلی به جستجو و کاوش پرداخت اما موفق نشد که مثل و نظیری برای خداوند بیابد زیرا خداوند بی مثال است.
خاک نظامی که به تایید اوست مزرعه ی دانه ی توحید توست
توضیحات: خاک: استعاره وجود مادی و جسمانی است. / دانه ی توحید: اضافه تشبیهی / مراعات نظیر در میان کلمات خاک، مزرعه و دانه به کار رفته است. معنی: وجود جسمانی و مادی نظامی که تایید کننده وجود خداوند متعال است همچون مزرعه ای می باشد که در آن تخم توحید کاشته است و این تخم در وجود نظامی رشد کرده و شاخ و برگ و ثمر داده است. (نظامی به وجود تو معترف بوده و به وحدت و یگانگی تو ایمان دارد)

شاهنامه فردوسی :

حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی سخن سرای نامی ایران و سراینده شاهنامه حماسه ملی ایرانیان. او را بزرگترین سراینده پارسی گو دانسته اند. نام و آوازه فردوسی در همه جای جهان شناخته و ستوده شده است. شاهنامه فردوسی به بسیاری از زبان های زنده جهان برگردانده شده است. در ایران روز ۲۵ اردیبهشت به نام روز بزرگداشت فردوسی نامگذاری شده است. وی سی سال از عمر خویش را صرف سرودن اثر بی نظیر شاهنامه نمود. این اثر نزدیک به شصت هزار بیت است که در این اثر گرانمایه فردوسی زبان فارسی را احیا کرده است. چنان که گوید:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
برافراشتم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر، اندیشه، بر نگذرد
معنی: به نام خداوندی آغاز می کنم که دو نعمت بزرگ عقل و جان را به انسان عطا کرده است زیرا فکر و اندیشه انسان نمی تواند فراتر از این برود. به ذهن و اندیشه انسان، سخنی بالاتر از این خطور نمی کند که سخنی را با نام پروردگاری آغاز کند که به انسان جان و خرد بخشیده است.
خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده رهنمای

توضیحات: نام: در حدیثی اسمای الهی نود و نه مورد ذکر شده است. (إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا) و در دعای جوشن کبیر کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی هزار و یک اسم و صفت الهی آمده است. / روزی ده : اشاره به صفت رزاق بودن الهی است (هو الرزاق) / رهنمای : اشاره به هدایتگری خداوند است (والله يهدي مَنْ يشاء) معنی : خداوند متعال صاحب اسما و صفات و القاب متعدد و آفریننده ی جاو مکان (عالم هستی) است. اوست که روزی دهنده موجودات عالم و هدایت کننده آنهاست.

خداوند کیوان و گردان سپهر فروزنده ی ماه و ناهید و مهر

توضیحات: کیوان : زحل ، نام یکی از افلاک هفتگانه است. / گردان سپهر: گردان صفت است برای سپهر که قبل از موصوف آمده است. / ناهید: زهره از افلاک هفتگانه / مهر : خورشید از افلاک هفتگانه / مراعات نظیر در بین کلمات: کیوان، سپهر، ماه، ناهید و مهر معنی : خداوند متعال افلاک هفتگانه (قمر، عطارد، ناهید، خورشید، مریخ، مشتری، زحل) و آسمان در حال حرکت را آفریده است و اوست که به خورشید و ماه و ستارگان نور و روشنی بخشیده است.

ز نام و نشان و گمان برترست نگارنده ی بر شده گوهرست

معنی : ذات اقدس الهی از محدوده ی نام و نشان و فکرو گمان قراتر است و گوهر وجود از همه عناصر و موجودات در عالم هستی بالاتر است.

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را

توضیحات: فردوسی در این بیت به یکی از عقاید مهم اهل تشیع اشاره کرده است که وجود خداوند متعال با چشم و وجود مادی قابل درک نیست. (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ). معنی : با چشمان و وجود جسمانی و مادی نمی توان خدا را درک کرد پس برای این کار بیهوده به چشمانت زحمت مده.

نیابد بدو نیز اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه

معنی : انسان حتی با افکار تیز و اندیشه های باریک بین نیز نمی تواند به وجود خداوند متعال دست یابد زیرا که ذاق اقدس پروردگار فراتر از محدوده اسما و نام ها و مکان ها است. (خداوند لامکان است.)

خرد گر سخن برگزیند همی همان را گزیند که بیند همی

معنی: اگر عقل و اندیشه انسان موضوعی برای قضاوت و داوری برگزیند همان موضوعی را انتخاب می کند که قابل مشاهده و رؤیت باشد. (وجود خدا ماده نیست در حالی که جسم و وجود انسان از ماده است و جسم ماده هرگز نمی تواند جسمی را که از جنس ماده نیست، درک کند.)

ستودن نداند کس اورا چو هست میان بندگی را بیادیت بست

معنی : هیچ کسی نمی تواند خداوند متعال را آنگونه که شایسته درگاه اوست، ستایش کند پس تو باید کمر بندگی و اطاعت از او به میان ببندی و در بندگی و عبادت او تلاش کنی.

خرد را و جان را همی سنجداوی در اندیشه سخته کی گنجد او؟!

معنی : خداوند متعال عقل و جان را به عنوان دو نعمت بزرگ که وسیله تشخیص و سنجش است در اختیار انسان قرار داده است و این دو که خود به وسیله خدا سنجیده و آفریده شده است هرگز نمی تواند به سنجش و شناخت پروردگار بپردازد. عظمت خدای بزرگ در اندیشه اندک و ناچیز ما نمی گنجد

بدین آلت رای و جان و زبان ستود آفریننده را کی توان؟!

معنی: با اسباب و ابزارهایی چون فکر، اندیشه، جان، کلام و ... که انسان در اختیار دارد نمی توان خدا را ستود.

به هستیش باید که خستوشوی ز گفتار بیـــکار یکسو شوی

توضیح: خستو: اعتراف و اقرار معنی : تو باید به یگانگی وجود خداوند اعتراف نمایی و از گفتن سخنان بیهوده و نادرست در باره او خودداری کنی.

پرستنده باشی و جوینده راه به ژرفی به فرمانش کردن نگاه

معنی : تو باید خدا را پرستش کنی و راه خدا را که راه مستقیم است جستجو کنی و بایت با تمام وجود از جان و دل به دستورات و فرمان های الهی عمل نمایی.

منی چون پیوست با کردگار شکست اندر آورد و برگشت کار

معنی: وقتی که (جمشید شاه، هر انسان) در مقابل خداوند بزرگ تکبر و ناسپاسی کرد دچار شکست و ناکامی گردید و بخت و اقبال خوب از وی روی برگرداند.

به یزدان هر آن کسی که شد ناسپاس به دلش اندر آید ز هر سو هراس

معنی: هر کس نسبت به خداوند تکبر و ناسپاسی نشان دهد ترس و وحشت از هر جهت بر قلب و دل او سرازیر می شود. برای رسیدن به درجه امنیت و آرامش خاطر باید خدا را سپاس گفت. (الا بذكر الله تطمئن القلوب)

گلشن راز شیخ محمود شبستری:

شیخ محمود شبستری در سال ۶۸۷ در شهر شبستر کنونی چشم به جهان گشود . بنا به تحقیقاتی در سال ۷۲۰ یا ۷۴۰ دیده از جهان فرو بسته است. وی با چند نفر مؤانست دائمی داشته است به ویژه با دو نفر از بزرگان آن زمان یکی بهاء الدین یعقوب تبریزی و دیگری شیخ امین الدین که آن دو از شیوخ برجسته آن زمان و استاد شیخ محمود شبستری بودند. شیخ محمود شبستری به قیاسات عقلی در راه شناخت خدا چندان اعتقادی نداشت اما عقل را به طور کلی معزول و بر کنار نمی کرد. او معتقد است با معرفت الله می توان از جهان کثرت به عالم وحدت و از عالم وحدت به جهان کثرت رسید. (مِنْ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ ، مِنْ اللَّهِ إِلَى الْخَلْقِ) این دو قوس در زندگی پیامبر اکرم (ص) کاملاً مشهود است.

گفتم میان عارف و عالم چه فرق بود تا اختیار کردی از ان این طریق را؟

گفت آن کلیم خویش برون می برد ز آب وین سعی می کند که بگیرد غریق را

آثار شیخ محمود شبستری:

۱- حق الیقین ۲- سعادت نامه ۳- مرآت المحققین ۴- کنز الحقایق ۵- گلشن راز

موضوع گلشن راز: مجموعه جواب هایی است که شیخ به شخصی به نام حسینی هروی در خراسان پاسخ می دهد. بیان شیخ ساده و مختصر است. با این همه شروحي چند بر این کتاب نوشته اند مانند شرح لاهیجی (غیر از آن شرح صابن الدین علی ترکه -منتخب حسین محی الدین الهی قمشه ای « باغ دل» را می توان نام برد). شیوه کتاب: سؤال + جواب + تمثیل + قاعده ابتدا به طرح سؤال پرداخته و سپس به آن پاسخ می دهد و برای روشن شدن مطلب تمثیل آورده و در مواردی که نیاز به توضیح بیشتر باشد قاعده نیز ذکر کرده است. در این کتاب در حدود سی سؤال مطرح شده و شیخ برای برخی جواب کوتاه و برای برخی نیز جواب همراه با تمثیل و قاعده پاسخ داده اند. این کتاب در قالب مثنوی و در وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هزج مسدس محذوف) سروده شده است. صوفیان عبارات را به صورت رمزی بیان کرده اند زیرا اگر مردم عادی آن را بدانند یا ظرفیت شنیدن آن را نداشته و یا برای صوفیان درد سر ساز خواهند بود. نظر دکتر فرشباف این است این اشارات به زبان رمز در اشعار صوفیان موجبات سوء استفاده های فراوانی واقع شده و افراد خلافکار و مفسد کار زشت خود را با آن اشارات توجیه کرده و حتی دیگران را به امور ناپسند دعوت می نمایند.

(خواجه عبدالله انصاری)

یا الهی گر بگویی بنده ام بگذرد از عرش اعلی خنده ام

برخی از شعرا کلام خود را بدینگونه آغاز نموده اند:

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

به نام آن که هستی نام از او یافت فلک جنبش زمین هستی از او یافت

و او نیز با این عبارت گلشن راز خود را آغاز نموده اند :

به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت

۱. به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت

۲. ز فضلش هر دو عالم گشت روشن ز فیضش خاک آدم گشت گلشن

۳. توانایی که در یک طرفه العین ز کاف و نون پدید آورد کونین

۴. چو قاف قدرتش دم بر قلم زد هزاران نقش بر لوح عدم زد

۵. از آن دم گشت پیدا هر دو عالم وز آن دم شد هویدا جان آدم

۶. در آدم شد پدید این عقل و تمیز که تا دانست از آن اصل همه چیز

۷. چو خود را دید یک شخص معین تفکر کرد تا خود چیستم من

۸. ز جزوی سوی کلی یک سفر کرد وز آنجا باز بر عالم گذر کرد

۹. جهان را دید امر اعتباری چو واحد گشته در اعداد ساری

۱۰. جهان خلق و امر از یک نفس شد که هم آن دم که آمد باز پس شد

۱۱. ولی آن جایگاه آمد شدن نیست شدن چون بنگری جز آمدن نیست

۱۲. به اصل خویش راجع گشت اشیا همه یک چیز شد پنهان و پیدا

۱۳. تعالی الله قدیمی کو به یک دم کند آغاز و انجام دو عالم

۱۴. جهان خلق و امر اینجا یکی شد یکی بسیار و بسیار اندکی شد

۱۵. همه از وهم توست این صورت غیر که نقطه دایره است از سرعت سیر

۱۶. یکی خط است از اول تا به آخر بر او خلق جهان گشته مسافر

۱۷. در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند

۱۸. وز ایشان سید ما گشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار

۱۹. احد در میم احمد گشت ظاهر در این دور اول آمد عین آخر

۲۰. ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است

شرح و توضیحات گلشن راز: دیباچه

۱. به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت

به نام آن خدایی که به جان آدمی راه اندیشیدن را آموخته است و با بخشیدن جان به انسان دل انسان را با نور روحانی روشن کرده است.

۲. ز فضلش هر دو عالم گشت روشن ز فیضش خاک آدم گشت گلشن

از فضل خداوند هر دو عالم نورانی شده است. هر دو عالم پر از فضل خداست. از فیض الهی با نغمه الهی خاک سیاه و تاریک آدم به صورت گلشنی فرح افزا و با طراوت در آمد. (فضل خدا چون خورشید هر دو عالم را روشن و پر کرده است.)

۳. توانایی که در یک طرفه العین ز کاف و نون پدید آورد کونین

خداوند توانایی که در یک چشم به هم زدن و در یک لحظه با لفظ مبارک «کُن» هر دو عالم را یک جا پدید آورد. در باره آفرینش به صورت یک جا سه دیدگاه وجود دارد: ۱- دانشمندان امروز معتقدند که جهان دوران تکامل یافته را طی نموده و خداوند به تدریج جهان را آفریده است. مخصوصاً عقاید داروین در این مورد مشخص است که او نسل بشر را به میمون می رساند. ۲- در این کتاب ارزشمند عرفانی شیخ محمود شبستری معتقد است که هر دو جهان در فاصله یک لحظه آفریده شده است. ۳- نظریه سوم در بر گیرنده هر دو نظریه قبلی می باشد به این صورت که خداوند متعال در یک چشم به هم زدن همه چیز را به صورت بالقوه آفریده و بتدریج این قوه ها به فعلیت رسیده است. از قوه به فعل آمدن همان تکامل است. مثل هسته خرما که بالقوه است اگر به درخت و شاخ و برگ و ثمر تبدیل گردد به فعلیت رسیدن می باشد.

۴. چو قاف قدرتش دم بر قلم زد هزاران نقش بر لوح عدم زد*

وقتی که نخستین آثار قدرت الهی ظاهر شد و این قدرت به قلم الهی انتقال یافت به وسیله آن قلم هزاران بر صفحه عالم عدم پدید آمد (این کلمات بار عاطفی دارند) اولین حرف کلمه «قدرت» حرف قاف است. یعنی خداوند متعال برای آفرینش دو جهان تمام قدرتش را صرف نکرده و فقط جزء اندکی از قدرت الهی سبب آفرینش هر دو عالم گشته است. دم زدن: نفس زدن و نفس کسی به چیزی رسیدن است. و نیز به معنای ادعا کردن و قدرت

خود را به رخ دیگران کشیدن نیز می باشد. * دم بر قلم زد : دو معنی ممکن است به ذهن متبادر گردد . یکی وقتی که جلوه ای از جلوه های قدرت الهی به قلم رسید و دیگری بر قلم نهیب زدن است (دادکشیدن بر روی کسی . (حاصلش این است که قلم هزارن نقش را نقاشی کرده و عدم را به لوح تشبیه نموده . لوح عدم : اضافه تشبیهی است. مفهوم آن این است روی صفحه عدم نمی توان نقش کرد یا از عدم چیزی نمی توان به وجود آورد اما خداوند متعال قادر بر آن است و می تواند از عدم موجودات زیادی بیافریند. * نقاشی کردن کنایه از آفریدن است و منظور از نقش مخلوقات و پدیده های عالم است. و مراد از هزاران عدد معینی نیست، بلکه نشانه کثرت می باشد. البته به ذهن آمدن کوه قاف ایهام تناسب است و تشبیه نمودن و قدرت خداوند بر کوه قاف نارسا و نشانه تحقیر کردن و نادیده گرفتن قدرت و عظمت خداوند می باشد. (ایهام تناسب به این معنی است که کوه قاف در این بیت کاربرد ندارد اگر کاربرد داشت ایهام می شد.) * نفس به قلم رحمانی رسید: اگر این گونه تعبیر کنیم معنی عرفانی تر می گردد. هرچه در عالم است از آن دم یا نفخه به وجود آمده و آن نفخه در همه چیز دمیده شده و این نفخه نماینده وحدت است. * مساله وحدت و کثرت : از مسائل پیچیده و دشوار می باشد . چگونه ممکن است که وحدت به کثرت تبدیل شود؟ مانند دانه خرما که در ابتدا هسته (در حالت وحدت) است روئیده و تبدیل به درخت شده و میوه می دهد و به جای یک هسته هزاران هسته تولید می شود (تبدیل وحدت به کثرت). خداوند متعال در روز قیامت دو باره این کثرت را به وحدت تبدیل خواهد نمود. (همه در یک جا و یک چیز جمع می شوند.) عالم هستی هر چه بود در آن نفخه بود و بعد به تدریج از قوه به فعل آمده و به کثرت تبدیل گشته است. * نکته مهم : مساله وحدت وجود فلسفه اسلامی نیست و تقریباً با ماده پرستی فاصله چندانی ندارد . در فلسفه اسلامی تبدیل وحدت به کثرت از طریق خلق مخلوقات گوناگون است و در فلسفه اسلام ما خالق و مخلوق داریم ولی در وحدت وجود هر چه هست خدا است و جلوه هایی از خدا به کثرت تبدیل می شود . * دکتر یا حقی نوشته است:» فرق است میان این که عالم از خداست و این که این عالم خداست.» * مساله سیاه چال ها: از نظر علمی گویند که عالم هسته شگفته و بیرون زده است و از همان جایی که عالم هستی بیرون زده خلأ می باشد. و این خلأ روزی همه عالم را می بلعد و همه عالم از نظر حجم گاهی یافته و با حفظ جرم و سنگین خود در آن سیاه چال به اندازه یک دانه نخود یا فندق یا گردو خواهد بود. نمونه کوچک آن در این جهان مثلث برمودا می باشد. (به نقل از استاد دکتر فرشایان)

۵. از آن دم شد هویدا جان آدم

وز آن دم شد هویدا جان آدم

در اثر تأثیر آن دم و نفخه رحمانی بود که هر دو جهان بوجود آمد و در آن دم بود انسان پا بر عرصه قدم نهاد.

۶. در آدم شد پدید این عقل و تمیز

که تا دانست از آن اصل همه چیز

آن دم که هر دو عالم از آن پیدا شد وقتی وارد جسم آدم شد در جسم آدم این عقل و قدرت تشخیص پدیدار گشت که به وسیله آن عقل و قدرت تشخیص از هر چیزی به اصل آن پی می برد. (قدرت عقل و تمیز در حیوانات وجود ندارد . آنها فقط حال را در می یابند و قدرت درک گذشته و آینده را ندارند ولی انسان به خاطر مالک بودن بر قوه عقل و قدرت تمیز و تشخیص می تواند گذشته مورد بازبینی قرار داده و افق بسیار دور آینده را ببیند.

فتبارک الله احسن الخالقین .) * متاسفانه عقل این نیروی عظیم بشری بهترین ودیعه و عطیه الهی در عرفان مورد هجوم و سرکوب واقع گشته است. و عشق را به عنوان وسیله رسیدن به حقیقت و خدا دانسته اند .

۷. چو خود را دید یک شخص معین تفکر کرد تا خود چیستم من *

حضرت آدم (ع) وقتی که آن دم را دریافت نمود و از آن دم قدرت عقل و تشخیص در وجودش ظاهر گشت، ابتدا متوجه شد که من یک شخص معینی هستم و با سایر موجودات عالم تفاوت دارم . بعد عقل و اندیشه اش به کار افتاد در یک لحظه مانند بمب ساعتی نخستین چیزی که به فکرش خطور کرد سؤال بود که « من چیستم که متفاوت با دیگران هستم؟ » * متاسفانه در انتقال اندیشه و عرفان اسلامی به جهان به ویژه برای کشورهای اروپایی کار و تلاش زیادی انجام نشده است. جهان غرب تشنه عرفان اسلامی است و به خاطر آن است که پائلوکولو با مطرح کردن جزئی از اندیشه های عرفانی در کتاب « کیمیاگر » به اوج شهرت می رسد * . دکارت اولین سوالی که از خود پرسید این بود که : « من هستم یا نیستم ؟ » و جواب داده که : « چون می اندیشم پس هستم . » این نظر و سخن او بر سر زبانها افتاد و به شهرت رسید. درحالی که در عرفان اسلامی عرفای بزرگی سؤالات و مسائل بزرگتری را مطرح نموده اند و به سبب عدم اشاعه و ترویج آن در هاله گمنامی فرو مانده اند. * شکسپیر که از انخارات نویسندگان غربی شده سؤالی را طرح نموده با عنوان « بودن یا نبودن؟ » * اما شیخی بزرگی از دیار شبستر این سؤال را مطرح می کند که « من چیستم که متفاوت با تمام پدیده های عالم هستم؟ » کسی سؤالش را نمی شنود و به اندیشه اش ارج نمی نهند. دریغا....افسوس که جهان از گنجینه های ما خبر ندارد و در این زمینه کمتر کار شده است

۸. جزوی سوی کلی یک سفر کرد وز آنجا باز بر عالم گذر کرد

ز جزوی سوی کلی یک سفر کردن سفر « مِنْ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ » است و آنجا باز بر عالم گذر کردن سفر « مِنَ اللَّهِ إِلَى الْخَلْقِ » است. این جزو است و خدا کلّ. مصداق برجسته این سفر پیامبر اکرم (ص) می باشد. این سفر دو نیمه دارد برخی در نیمه اول می مانند و بر می گردند و اگر بر گردند برای جامعه بشری مفید فایده نمی شوند و باید نیمه دوم این سفر را نیز انجام دهند پیامبر برگشت تا برای بشریت فایده دهد.

۹. جهان را دید امر اعتباری چو واحد گشته در اعداد ساری

دنیا اعتباری است و اصلیت نداشته و مجازی است و مانند عدد یک در سایر اعداد جریان دارد. عدد دو: ۱۱ عدد چهار: ۱۱۱۱ (عدد یک واحد مطلق است.)

۱۰. جهان خلق و امر از یک نفس شد که هم آن دم که آمد باز پس شد

جهان امر و خلق (عالم غیب و عالم شهادت) از یک نفخه بوجود آمد آن نفخه ای که در یک لحظه آمد و برگشت. از آمدن و برگشتن آن نفخه که به اندازه یک لحظه طول کشیده عالم غیب و شهادت به وجود آمده است. در منطق الطیر عطار چنین بیان کرده است: « سیمرغ یک بار از این عالم گذشته و پری از آن سیمرغ بر این جهان افتاده است که از آن زمان تا آخر الزمان همه موجودات این عالم به جستجوی سیمرغ هستند . » این که خداوند می

فرماید: «أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» منظور از «كُنْ» تَلَقُّظ وازه نیست بلکه بیانگر سرعت فعل خداست و اراده خدا قول خداست.

۱۱. ولی آن جایگاه آمدن شدن نیست شدن چون بنگری جز آمدن نیست
در عالم معنا و روحانی مساله آمدن و شدن مطرح نیست آمدن همان رفتن است یعنی خداوند متعال در یک لحظه تمام سرنوشت مخلوقات را از اول تا آخر رقم زده است. به عنوان مثال در هنگام تولد انسان مرگ وی را نیز آفریده است و مرگ و تولد با هم و در یک زمان خلق گشته است.

۱۲. به اصل خویش راجع گشت اشیا همه یک چیز شد پنهان و پیدا
اشاره به «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ». آخر عالم به اولش بر می گردد و عالم غیب و عالم شهادت مثل اول یکی می شود. (جریان از کثرت به وحدت می رود). ابتدا از وحدت به کثرت و سپس از کثرت به وحدت می رود. (اشاره به سیاه چال ها و خلأها که زمانی این چاله ها دهان باز کرده و تمام عالم را در خود جذب نموده و به کام خود خواهد کشید. نظامی در مخزن الأسرار و عطار در منطق الطیر در پیدایی عالم گفته اند که عالم در حال گسترش است و هنوز دنیا مراحل جوانی خود را طی می کند و دنیا و ماده در خال انبساط است و روزی به حال انقباض بر خواهد گشت. اولین چیزی که خداوند خلق کرده «گاز» بوده است و بعد به مرور زمان و فعل و انفعالات به خاک تبدیل گشته است. (پیدایش: نادرست است زیرا «ش» به بن فعل اضافه می شود نه اسم. و کلمه «پیدا» صفت است و شکل درست آن «پیدایی» می باشد.)

۱۳. تعالی الله قدیمی کو به یک دم کند آغاز و انجام دو عالم
خداوند متعال که قدیم است می تواند که در یک لحظه آغاز و انجام عالم را بیافریند. تکامل انواع که به وسیله داروین مطرح شده که مثلاً انسان شکل تکامل یافته میمون است، در ادبیات دینی و عرفانی ما جایی ندارد. خداوند همه پدیده ها را آن چنان که بوده آفریده است. همچنان که یکی از بزرگان (شیخ عباس قمی؟) گفته است که «خَلَقَ اللَّهُ مَشْمَشَةً مَشْمَشَةً». یعنی خداوند زرد آلو را زرد آلو خلق نموده است. بدین معنی که شکل تغییر یافته و یا تکامل یافته یک چیز دیگر نمی باشد. در مراحل تکامل مرحله قبلی از بین می رود. پس اگر انسان شکل تکامل یافته میمون است پس الان میمون چه چیز است؟)

۱۴. جهان خلق و امر اینجا یکی شد یکی بسیار و بسیار اندکی شد
وقتی که این عالم بر چیده می شود عالم غیب و شهادت در آنجا یکی می شود. وحدت به کثرت و از کثرت به وحدت بر می گردد.

۱۵. همه از وهم توست این صورت غیر که نقطه دایره است از سرعت سیر
هستی عالم یکی بیش نیست چون شما از آئینه پندار نگاه می کنید یکی را دو می بینید و وحدت را کثرت می بینید چنانکه دایره که در اصل خود یک نقطه است، این نقطه در اثر سرعت سیر و دوران به صورت دایره به چشم شما می رسد. جهان وحدت است (وحدت وجود) و در چشم ما به کثرت می آید.

۱۶. یکی خط است از اول تا به آخر بر او خلق جهان گشته مسافر هستی جهان از ابتدا تا به انجام همچون خطی است و مردم جهان نیز در روی این خط به منزله مسافر هستند.

۱۷. در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و راهنمای کاروانند سار: شتر، ساربان: شتر بان و به معنی راهنما و هدایت کننده کاروان. در این راه که خلق جهان در آن به مانند مسافر اند، پیامبران همانند ساربانات دلیل و راهنمای کاروان می باشند.

۱۸. وز ایشان سید ما گشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار سالار: سالار ساربانات پیامبر ما است. او که به حقیقت اول و به صورت آخر است. (پیامبر اسلام بر حسب رتبه و شرف مقدم و در ظهور موخر می باشند. كُنْتُ نَبِيًّا وَالْآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ.)

۱۹. احد در میم احمد گشت ظاهر در این دور اول آمد عین آخر احد: خداوند است که در وجود پیامبر (ص) تجلی یافته است و در وجود مبارک ایشان اول و آخر به هم پیوسته است. یعنی هر دو تا (اول و آخر) در یک وجود دیده می شوند. توضیح اضافه: (منظور از دور: دور خلقت است که چهل مرحله برای آن ذکر نموده اند. و آن عبارت است از: عقل کل، نفس کل، هیولی، طبیعت کلیه، فلک (عرش)، کرسی (فلک ثوابت)، هفت فلک، زحل، مشتری، مریخ، شمس، ناهید، تیر، قمر، دوازده برج، عناصر اربعه، جماد، نبات، حیوان و انسان)

۲۰. ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است ظاهراً فرق کلمه « احد » با « احمد » یک حرف میم است اما بین وجود حقیقی « احد » و وجود حقیقی « احمد » تمام عالم دچار حیرت شده است.

مثنوی معنوی مولانا

۱. بند بگسل، باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر توضیح: گسل از مصدر گسستن / بند بگسل: کنایه از اینکه آزاد باش / مقصود از پسر نوع انسان اعم از پسر و دختر و پیر و جوان و ... می باشد / مراعات نظیر در واژگان زر و سیم / آرایه تکرار در واژه « بند و فعل امر باش » معنی: ای انسان! بندهای اسارت و وابستگی به تعلقات و دلبستگی های دنیوی را پاره کن و آزاد و رها باش. تا کی می خواهی در بند و اسارت مادیات و زر و سیم جهان باشی!

۲. گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه ای. توضیح: آرایه مراعات نظیر در میان واژگان « بحر و کوزه » / بیت به شیوه سوال و جواب بیان شده است. معنی: تو می خواهی آب دریا را در داخل کوزه ای بریزی اما غافل از آن هستی که گنجایش و ظرفیت کوزه بسیار اندک و محدود است و بیش از مصرف یک روز در آن گنجایش وجود ندارد. (مفهوم بیت آن است که ای انسان تو در اثر غالب شدن انگیزه حرص و طمع می خواهی همه چیز جهان را از آن خود نمایی ولی غافلی که قسمت و نصیب هر کس در جهان محدود و اندک است و این افزون طلبی و زیاده خواهی تو بی فایده و بی ثمر است.)

۳. کوزه‌ی چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد

توضیح: کوزه‌ی چشم اضافه‌ی تشبیه‌ی است/ آرایه‌ی مراعات نظیر میان واژگان « صدف و دُر » / صدف قانع صدفی است که از میان آب بیکران اقیانوس و دریا فقط به یک قطره آب بسنده می‌کند و در نهایت آن را به مروارید تبدیل می‌کند. / قدما عقیده داشتند که صدف در موسمی خاصی از سال به سطح آب می‌آید و چون قطره باران در دهان وی می‌افتد به قعر آب برگشته و آن را به مروارید تبدیل می‌کند. معنی: انسان‌های حریص و طمعکار هرگز از مال و ثروت جهان سیر نمی‌شود و چشم طمعکاران به سان کوزه‌ای است که هرگز از آب پر نمی‌شود. اگر صدف به یک قطره آب قناعت نکند صاحب گنج و مروارید نمی‌شود.

۴. هر که راجامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد

توضیح: جامه در عشق چاک کردن کنایه از تجربه اندوختن در عشق است / آرایه جناس ناقص بین واژگان « چاک و پاک » معنی: هر کس در عشق و عاشقی روزگاری صرف کرده است و تجربه‌ای در آن اندوخته است وجود وی از تمام عیب‌ها و کاستی‌ها همچون حرص و طمع و ... پاک می‌گردد (بالاترین مراتب و درجات عشق، عشق به معشوق ازلی و خداوند لایزال است و چنین عشقی می‌تواند انسان از لوث و پلیدی‌های بخیلانه بخشد).

۵. شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما

توضیح: عشق در این بیت به «طیب» تشبیه شده است که امراض جسمانی و روحانی ما را مداوا می‌کند / آرایه مراعات نظیر بین واژگان « طیب و علت » معنی: ای عشق خوش خیال ما، شاد و با نشاط باش که تو چون طیب هستی که امراض جسمانی و روحانی ما را مداوا می‌کنی.

۶. ای دواي نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

توضیح: عشق با علما و طبیبان بزرگ و نام آوری چون افلاطون و جالینوس تشبیه شده است که در مداوای و تسکین آلام دردمندان و بیماران نقش مهمی داشتند. معنی: ای عشق تو درمان کننده‌ی درد تکبر و غرور ما و حافظ شرف و ناموس ما هستی. تو همچون افلاطون و جالینوس هستی که درد بیماران عاشق را مداوا می‌کنی.

۷. جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد

توضیح: مصراع نخست به موضوع آفرینش انسان از خاک و نیز به ماجرای معراج نبی اکرم (ص) تلمیح دارد / در مصراع دوم افزون بر آرایه‌ی تشخیص به موضوع تجلی جلوه جمال الهی بر کوه طور و متلاشی شدن آن اشاره دارد. / در مصراع دوم به آیه‌ی مبارکه‌ی « قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترنی ولكن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترینی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعا. سوره اعراف آیه مبارکه » 143 تلمیح دارد. معنی: از تأثیر عشق خداوند رحمان بود که جسم انسان از خاک آفریده شد و سپس به سیر و سفر افلاک رفت. (اشاره به معراج پیامبر) و در اثر تجلی جلوه‌ی جمال الهی بود که کوه طور با مشاهده‌ی آن به شور و نشاط و جنبش در آمد.

۸. عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خر موسی صاعقا

توضیح: این بیت به آیه شریفه ی « قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترنی ولكن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترینی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا. سوره اعراف آیه مبارکه ۱۴۳ » تلمیح دارد. معنی: ای عاشق! عشق بود که به کوه طور قدرت حرکت و جنبش دارد و در اثر تجلی جلوه ی جمال معشوق بود که کوه طور با مشاهده ی آن از خود بیخود گشت و حضرت موسی (ع) نیز با تماشای تجلی حق تعالی خود را در مقابل آن نادیده گرفت و مدهوش شد.

۹. با لب دمساز خود گر جفتمی همچو نی من گفتنیها گفتمی
توضیح: آرایه ی جناس در کلمات « جفت و گفت » معنی: من اگر با لب های خود (با پیکر مادی و جسمانی) مونس و همراه بودم من نیز همچون نی حرف ها و سخنان زیادی برای گفتن داشتم.

۱۰. هر که او از هم زبانی شد جدا بی زبان شد گر چه دارد صد نوا
توضیح: آرایه ی جناس بین کلمات جدا و نوا / آرایه ی تکرار در واژگان « زبان و فعل شد » معنی: هر کس از همراز و همزبان خویش جدا مانده باشد گر چه صدها شور و نوا هم داشته باشد در حقیقت لال و بی زبان است و حرفی برای گفتن ندارد.

۱۱. چون که گل رفت و گلستان در گذشت نشوی زان پس ز بلبل سر گذشت
توضیح: آرایه ی مراعات نظیر در کلمات « گل، گلستان و بلبل » معنی: وقتی زمان عشرت و شادابی گل به سر آمده باشد و موسم بهار و گلستان سپری شود بعد از آن هیچ نغمه و آواز دلنشینی از بلبل نخواهی شنید

۱۲. جمله معشوق است و عاشق پرده ای زنده معشوق است و عاشق مرده ای
توضیح: آرایه ی تکرار در کلمات « عاشق و معشوق » / آرایه ی جناس در بین کلمات « پرده و مرده » / آرایه ی اشتقاق در میان واژگان « عاشق و معشوق » معنی: اصل و وجود همه ی عالم هستی از آن معشوق است و عاشق جز پرده و نقش خیالی بیش نیست. زنده حقیقی و نطلق معشوق ازلی و ابدی است و وجود عاشق در جهان مرده ای بیش نمی باشد.

۱۳. چون نباشد عشق را پروای او او چو مرغی ماند بی پر، وای او
توضیح: آرایه ی مراعات نظیر میان واژه های « مرغ و پر » / « آرایه ی جناس در بین کلمات « پروای و پر، وای » / مولانا انسان بی عشق را به مرغ بی پر و بال مانند نموده است. معنی: هر کسی را که عشق حامی و پشتیبان او نباشد او به سان مرغ بی پر و بالی است که قدرت و توان پرواز کردن ندارد.

۱۴. من چگونه هوش دارم پیش و پس چون نباشد نور یارم پیش و پس
معنی: من چگونه می توانم بدون نظر و عنایت معشوق مسیر خود را در زندگی تشخیص دهم. اگر نور هدایت معشوق ازلی نبود من هرگز نمی توانستم مسیر حیات خود را زندگی پیدا کنم.

۱۵. عشق خواهد کاین سخن بیرون بود آینه غماز نبود چون بود
معنی: عشق می خواهد که همه چیز آشکار و فاش و علنی باشد لیکن آینه دلت صاف نیست که انوار جلال و جمال حق را تجلی دهد.

۱۶. آینه‌ت دانی چرا غماز نیست ز آنکه زنگار از رخس ممتاز نیست

توضیح: آینه استعاره از دل است که محل تجلی و جلوه جمال الهی است / زنگار استعاره مادیات و تعلقات دنیوی / آرایه‌ی مراعات نظیر میان کلمات «آینه، رخ و زنگار» معنی: آیا می‌دانی که چرا آینه‌ی قلبت تجلی گاه عشق و انوار الهی نیست؟! زیرا آینه دلت را زنگار دلبستگی به جهان مادی و غبار مال و ثروت جهان فرا گرفته و مانع تجلی انوار خداوندی می‌شود.

غزلی از حافظ:

۱- در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد / عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

توضیح: ازل: روز نخست آفرینش و نقطه‌ی مقابل آن ابد روز پایان آفرینش است / پرتو: نور و درخشش / حسنت: نیکویی و زیبایی / تجلی: ظاهر شدن، جلوه کردن معنی: ای معشوق و محبوب ازلی (خدا) در روز نخست آفرینش نور جمال و حسن تو جلوه کرد و از این جلوه گری حسن و جمال تو عشق به وجود آمد و جهان ره به شور و هیجان افکند و همه چیز را در آتش خود سوزاند.

۲- جلوه‌ای کرد رخت، دید ملک، عشق نداشت / عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

توضیح: جلوه: ظاهر شدن / ملک: در ایت بیت مراد ابلیس است / غیرت: عدم تحمل غیر بر معشوق. معنی: چون جلوه جمال و حسن تو درخشیدن گرفت، ابلیس آن را مشاهده کرد و چون در فطرت و سرشت او عشق وجود نداشت تا به تو عشق ورزی نماید از شدت رشک و حسادت همچون آتش سوزان شد و خود را بر دل آدم زد تا او را از این عشق گمراه نماید. (حسادت ابلیس به خاطر عشق ورزی انسان به آستان کبرایی خداوند بود که این عشق در سرشت ابلیس نهاده نشده بود).

۳- عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد / برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

توضیح: عقل یا خرد با اینکه بزرگ‌ترین ودیعه و امانت الهی در وجود انسان است ولی مصلح جو است و ابزار و وسیله کافی برای رسیدن آستان یار و وصال معشوق نمی‌باشد. برای وصال معشوق عشق می‌باید و بس / مقصود از شعله، جلوه‌ی جمال الهی است. / چراغ افروختن برای خود کنایه از کسب توانایی و سود برای خویش / برق غیرت: اضافه‌ی تشبیه‌ی. معنی: عقل مصلحت اندیش می‌خواست که با نور جلوه‌ی جمال الهی و فروغ ایزدی چراغ وجود خود را روشن نماید و از این رهگذر سودی برای خویش تدارک بیند اما برق غیرت عشق درخشید و شوری به پا کرد و دنیا را متغیر و دگرگون ساخت. (عشق مانع چراغ افروزی عقل از فروغ حسن ایزدی شد).

۴- مدعی خواست که آید به تماشا که راز / دست غیب آمد و بر سینه‌ی نا محرم زد

توضیح: مدعی و نامحرم در این بیت «عقل» و به عقیده برخی «ابلیس» است. در مقابله با عشق، عقل صحیح‌تر می‌نماید. / تماشا که راز: حریم اسرار خداوندی، عالم اسرار / معنی: عقل (یا ابلیس) می‌خواست در رقابت با عشق به حریم اسرار الهی وارد شود که دست حق نمایان گشت و دست رد بر سینه عقل زد و او را از وارد شدن به حریم اسرار خداوندی منع کرد.

۵- دیگران قرعه ی قسمت همه بر عیش زدند / دل غم دیده ی ما بود که هم بر غم زد
توضیح : مقصود از دیگران همه خلائق است به جز انسان / در قرآن مجید آمده است : « انا عرضنا الامانه على السماوات والارض والجبال فابین ان یحملننا و اشقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم پس از حمل آن امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت او بسیار ستمکار و نادان بود. » (احزاب ۷۲) حافظ در بیتی می گوید: آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه ی فال به نام من بیچاره زدند معنی : دیگران به خاطر عدم پذیرش امانت عشق الهی و معرفت الله آسوده و راحت هستند و این دل غمدیده و محنت زده ما انسان هاست که به خاطر پذیرش این مسوولیت سنگین ، سختی ها و درد و غم فراوان را برگزید. دل ما غم عشق تورا برگزید و با غم عشق تو خوش است.

۶- جان علوی هوس چاه زنخندان توداشت / دست در حلقه ی آن زلف خم اندر خم زد
توضیح : علوی: والا و بلندمقام / چاه زنخندان : اضافه ی تشبیهی و مقصود فرو رفتگی چانه است که بر زیبایی جمال می افزاید. معنی: جان پاک و روح ملکوتی علاقه ی و تمایل دست یافتن به چاه زنخندان تو را داشت (طالب وصال تو بود.) به همین منظور دست در حلقه تابدار و پر پیچ زلف تو زد تا به وصال تو برسد. (روح از عالم ملکوت در کالبد جسمانی و مادی انسان دمیده شده تا در قالب تن با تو عشق ورزی نماید.)

۷- حافظ آن روز طربنامه ی عشق تو نوشت / که قلم بر سر اسباب دل خرم زد
توضیح : طربنامه ی عشق : اضافه ی تشبیهی / طربنامه ی عشق نوشتن کنایه ادعای عشق نمودن / قلم زد : کنایه از نادیده گرفتن و خط بطلان کشیدن / قلم کشیدن بر سر اسباب دل خرم : کنایه از این که حافظ بر هر چیزی که موجب خرسند و نشاط دل می شود خط بطلان کشیده است. معنی : حافظ از روزی که طربنامه ی عشق تو را نوشت و در عالم هستی عشق تو را برگزید از آن پس بر هر چیزی که موجب خرسند و نشاط دل می شود خط بطلان کشیده است و با غم عشق تو خوش است.

شرح حال حافظ: خواجه شمس الدین محمد شیرازی متخلص به "حافظ"، غزلسرای بزرگ و از خداوندان شعر و ادب پارسی است. وی حدود سال ۷۲۶ هجری قمری در شیراز متولد شد. علوم و فنون را در محفل درس استاران زمان فراگرفت و در علوم ادبی عصر پایه‌ای رفیع یافت. خاصه در علوم فقهی و الهی غور و تأمل بسیار کرد و قرآن را با چهارده روایت مختلف از بر داشت. "گوته" دانشمند بزرگ و شاعر و سخنور مشهور آلمانی دیوان شرقی خود را به نام او و با کسب الهام از افکار وی تدوین کرد. دیوان اشعار او شامل غزلیات، چند قصیده، چند مثنوی، قطعات و رباعیات است. وی به سال ۷۹۲ هجری قمری در شیراز درگذشت. آرامگاه او در حافظیه شیراز زیارتگاه صاحب نظران و عاشقان شعر و ادب پارسی است.